

## اتباع در زبان و ادب فارسی

منصوره کریمی قهپی\*

### چکیده

مرکب‌های اتباعی ترکیب‌هایی هستند که بر اثر تکرار قسمتی از واژه پایه ساخته می‌شوند. این بخش مکرر معنی ندارد و هیچ‌گاه به‌تنهایی به‌کار نمی‌رود. این واژگان در زبان گفتاری مردم متداول است و در دوران اخیر، در برخی متون نظم و نثر، به‌ویژه داستان‌هایی که به زبان عامیانه نوشته شده، به‌کار رفته است. این پژوهش با رویکردی تاریخی و روش تحلیلی-تبیینی، در کنار واکاوی پیشینه کاربرد مرکب‌های اتباعی (اتباع مهمل) در زبان و ادب فارسی، سه مسئله را بررسی می‌کند:

تأثیر تغییر صورت و معنی واژگان کهن فارسی بر شکل‌گیری مرکب‌های اتباعی در زبان و ادب فارسی؛ تأثیر نحو زبان عربی بر شکل‌گیری مرکب‌های اتباعی در زبان و ادب فارسی؛ تأثیر رواج واژگان عربی و مترادف‌نویسی بر شکل‌گیری مرکب‌های اتباعی در زبان و ادب فارسی.

برطبق یافته‌های این پژوهش، پیشینه کاربرد مرکب‌های اتباعی در زبان فارسی به قرن سیزدهم قمری می‌رسد. بیشتر ترکیب‌هایی که در فاصله سده‌های اول تا سیزدهم قمری در آثار منظوم و منثور دیده می‌شود و فرهنگ‌نویسان آنها را مصادیق مرکب اتباعی برشمرده‌اند، ترکیب‌های عطفی و مترادف‌اند که به‌علت تغییر صورت و فراموشی معنی واژگان به‌اشتباه مرکب اتباعی خوانده شده‌اند. مرکب‌های اتباعی از قرن سیزدهم و به‌علت رواج واژگان عربی در زبان فارسی و عادت گفتاری مردم به مترادف‌گویی در محاورات کلامی متداول شد. با تحول در نثر فارسی و گرایش نویسندگان به ساده‌نویسی و گفتاری‌نویسی، این ترکیب‌ها به متون فارسی به‌ویژه آثار داستانی با مایه‌های طنز و هزل وارد شد.

**کلیدواژه‌ها:** مرکب اتباعی، زبان و ادب فارسی، آثار منظوم و منثور فارسی.

\* دانش‌آموخته دکتری تاریخ از دانشگاه الزهراء (س) [karimighahi@gmail.com](mailto:karimighahi@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۳

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۶، شماره ۸۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

**مقدمه**

واژگان مرکب اِتباعی ترکیب‌هایی هستند که بر اثر تکرار قسمتی از واژه پایه ساخته می‌شود. این بخش مکرر به‌خودی‌خود هویتی مستقل ندارد، هیچ‌گاه به‌تنهایی به‌کار نمی‌رود و همیشه به پایه‌ای نیاز دارد. در کتاب‌های دستوری این نوع ساخت‌ها را اِتباعی نامیده‌اند و بخش مکرر را، به‌سبب آنکه معنایی ندارد، لفظ مهمل خوانده‌اند. برخلاف واژگان مترادف، که هر دو واژه دارای معنی‌اند و به‌تنهایی و مستقل از یکدیگر هم به‌کار می‌روند، در تابع لفظ دوم معمولاً فاقد معنی روشن است و هرگاه بی‌متبوع استعمال شود مفید چیزی نخواهد بود (رامپوری، ۱۳۹۶: ۷۴۴/۲). این واژگان در زبان گفتاری مردم متداول است. همچنین، در برخی متون نظم و نثر، به‌ویژه داستان‌ها، که به زبان عامیانه نوشته شده، به‌کار رفته است.

مسئله اصلی این مقاله بررسی پیشینه کاربرد مرکب‌های اِتباعی (اتباع مهمل) و چگونگی و علت شکل‌گیری آن در زبان و ادب فارسی است و به این پرسش‌ها پاسخ خواهد داد: آیا این‌گونه مرکب‌سازی ذاتی زبان فارسی است و همواره از نخستین دوران رواج فارسی دری در زبان و ادب فارسی وجود داشته است و نویسندگان پیشین آن را به‌کار برده‌اند؟ این واژگان از چه زمانی وارد زبان و ادب فارسی شده‌اند؟ اولین متون فارسی که این واژگان در آن مشاهده شده است کدام‌اند؟ چه عاملی بر شکل‌گیری واژگان مرکب اِتباعی در زبان و ادب فارسی تأثیر گذاشته است؟ در این مقاله با رویکرد تاریخی به بررسی پیشینه کاربرد مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب فارسی و چگونگی و علت شکل‌گیری آن می‌پردازیم.

**پیشینه تحقیق**

درباره مرکب‌های اِتباعی پژوهش‌هایی انجام شده است. نخستین تحقیق انجام‌شده، مقاله «بحثی درباره اِتباع» نوشته جعفر شعار است که در چهار شماره (۱۸۱ تا ۱۸۴) مجله یغما در سال ۱۳۴۲ منتشر شد. در مقاله اول، نویسنده ضمن اشاره به مغفول‌ماندن موضوع ترکیب‌های اِتباعی در کتاب‌های دستور، به بحث درباره واژه اِتباع، انواع اِتباع و چگونگی تشخیص ترکیب‌های اِتباعی از دیگر ترکیب‌ها پرداخته و اِتباع را در منابع عربی بررسی کرده است (الف: ۲۰۲-۲۰۴). در مقاله دوم، اِتباع را در منابع فارسی بررسی و قواعدی درباره آن بیان کرده است (ب: ۱۳۴۲/ب: ۲۸۲-۲۷۸). در مقاله‌های سوم و چهارم، فهرستی از واژگان مرکب اِتباعی ارائه کرده است (ج: ۱۳۴۲/ج: ۳۷۶-۳۷۳؛ د: ۴۲۰-۴۱۴). در

این مقالات، نگاه مؤلف به موضوع مرکب‌های اِتباعی دستوری است و دربارهٔ پیشینهٔ ورود این واژگان به زبان و ادب فارسی و علل شکل‌گیری آن بحث نشده است.

مهشید مشیری دیگر محقق است که در کتاب *فرهنگ اِتباع و اِتباع‌سازی* به بحث مرکب‌های اِتباعی پرداخته و ضمن ارائهٔ تقسیم‌بندی از انواع تابع و متبوع، تعداد بسیاری از واژگان مرکب اِتباعی را گردآوری کرده است (مشیری، ۱۳۷۹: ۲۳-۹). نگاه مشیری به بحث مرکب‌های اِتباعی نگاهی دستوری است و پیشینه و علل شکل‌گیری این واژگان را بررسی نکرده است.

مصطفی ذاکری دیگر نویسنده‌ای است که به بحث اِتباع پرداخته است. او در کتاب *اِتباع و مهملات در زبان فارسی*، ضمن بررسی انواع اِتباع در زبان عربی و فارسی، کتاب‌های دستور و فرهنگ‌های عربی و فارسی را، که به موضوع اِتباع پرداخته‌اند، واکاوی کرده است. همچنین، اشارهٔ کوتاهی به اِتباع در قرآن، *اوستا* و زبان سانسکریت کرده است. ذاکری از منظر دستور زبان به موضوع اِتباع پرداخته است و بحث او ناظر به انواع اِتباع در زبان فارسی و عربی است. او به پیشینهٔ تاریخی این واژگان در متون نظم و نثر نگاهی اجمالی کرده و نتیجه گرفته است: «اِتباع در زبان‌های ایرانی کهن و میانه و حتی در فارسی دری وجود نداشته است و شاید در ابتدا به تقلید عربی و سپس به تبعیت از ترکی پیدا شده است» (۱۳۸۱: ۱۴۳). ذاکری علل شکل‌گیری اِتباع را در زبان فارسی بررسی نمی‌کند. پژوهش دیگر دربارهٔ اِتباع، مقالهٔ علاءالدین طباطبایی در *دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی* است. نویسنده از منظر دستور زبان به بررسی اِتباع و انواع مرکب‌های اِتباعی پرداخته است (۱۳۸۴: ۲۰۵/۱-۲۰۳).

### پیشینهٔ مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب فارسی

برخلاف زبان عربی، پیشینهٔ بحث اِتباع در زبان و ادب فارسی روشن نیست. به‌گفتهٔ پژوهشگران، انواع ترکیب‌ها در زبان سانسکریت و آثار برجای‌مانده به این زبان، از جمله کتاب *اوستا* دیده می‌شود، اما از آنجاکه در زبان سانسکریت و کتاب *اوستا* ترکیبات مزدوج بدون هیچ حرف ربطی بین آنها و جداگانه نوشته می‌شود، صورت آنها مرکب نیست، در نتیجه تشخیص واژگان مرکب از غیرمرکب دشوار است (ذاکری، ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۳۸). در زبان پهلوی نیز انواع اسم‌های مرکب، برای مثال «روز شبان»، دیده می‌شود، اما این ترکیب‌ها مرکب اِتباعی نیستند. واژهٔ «رودگ بودگ» در *ارداویراف‌نامه*، که ممکن است اِتباع باشد، به‌معنی کاربرد اِتباع در زبان پهلوی نیست؛ زیرا *ارداویراف‌نامه* در قرن سوم نوشته شده و

ممکن است تحت تأثیر فارسی دری یا زبان عربی این واژه به کتاب راه یافته باشد (همان، ۱۳۹)؛ بنابراین، درباره وجود مرکب‌های اتباعی در زبان‌های کهن فارسی نمی‌توان نظری داد. برخی از لغت‌شناسان، با استناد به روایت‌های پراکنده در کتاب‌های عربی، پیشینه کاربرد مرکب‌های اتباعی را در زبان فارسی دری به قرن اول قمری می‌رسانند. احمد بن محمد میدانی (م ۵۱۸ ق.)، ترکیب «بلاش ماش» را از اتباع فارسی دانسته و به نقل از اصعمی می‌نویسد: «حجاج به مردی ایرانی گفت: الکت مال الله بابدح و دبیدح و جبله آن را به زبان فارسی چنین ترجمه کرد: "خواستۀ ایزد خود خوردی بلاش ماش"» (میدانی، ۱۳۷۹ ق: ۲۶). فرهنگ‌نویسان معاصر، با استناد به روایتی از کتاب *مسالک و ممالک* (تألیف‌شده در سال ۲۳۲ ق.)، ترکیب «کندمند» را در شعر ابوالینبغی، شاعر ایرانی دربار عباسیان، که در افسوس خرابی سمرقند سرود (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۲۸)، از اتباع فارسی برمی‌شمارند. همچنین، ترکیب‌های «لک و پک»، «شیب و تیب» در اشعار رودکی (م ۳۲۹ ق.)؛ «تال و مال»، «تار و تور»، «تک و پوی»، «آشیب و شیب»، «کند مند» در اشعار فردوسی (م ۳۹۷ ق.)؛ «کژ مژ»، «تار و مار»، «ترت و مرت» در اشعار سنایی (م ۵۴۵ ق.)، «داس و دلوس» در شعر ابوشکور بلخی؛ «چیز و لیز» در شعر انوری (م حدود ۵۸۳ ق.)؛ «خان و مان» در شعر سعدی (م ۶۹۱ ق.)؛ «کژ مژ»، «لوت و پوت»، «تک و پوی» در اشعار مولوی (م ۶۷۲ ق.)؛ «شور مور»، «شار مار» در شعر خاقانی (م ۷۷۲ ق.) و... را از اتباع فارسی می‌دانند. سخن ابن فارس (م ۳۹۵ ق.) در کتاب *فقه‌اللغه* که گفته است: «شارکت العجم العرب فی هذا الباب» (سیوطی، بی‌تا: ۴۱۴/۱)، بر این دلالت دارد که در قرن چهارم هجری، بحث اتباع نزد لغویان ایرانی شناخته شده بود. با وجود این، در لغت فرس اسدی، تنها لغت‌نامه برجای‌مانده از قرن پنجم هجری، با آنکه با استناد به اشعار شعرا، ترکیب‌های بسیاری نام برده شده که شباهت بسیار به مرکب‌های اتباعی دارد، از اتباع سخنی به‌میان نیامده است. در دیگر کتاب‌های دستور و لغت فارسی نیز تا قرن سیزدهم به بحث اتباع پرداخته نشده است.

در قرن سیزدهم هجری، ترکیب‌های اتباعی جدیدی در گفتار مردم متداول شد و به تدریج به متون نظم و نثر فارسی وارد شد. ترکیب‌هایی چون «شندر پندر»، «جیر و ویر»، «آخ و واخ»، «لات و لوت»، «مست و ملنگ»، «کتکات و کتکوت»، «شنگول و منگول»، «دری وری»، «کتاب متاب»، «بچه مچه»، «پول و مول»، «شقوق و پلوق»، «های و هوی»، «لفت و لیس»، «شش و بش»، «آلاف و الوف»، «هارت و پورت»، «قبل و منقل»، «خرت و

پرت»، «جوی و جر»، «کج و مج»، «آل و آشغال»، «شل و مل»، «انشر و منشر»، «شل و پر»، «له و لورده»، «ورجه و وورجه»، «دکتر مکتور»، «هیل هیوت»، «خاک و خل»، «لات و لوت»، «چین و چگل»، «شارت و شورت»، «پرت و پلا»، «عقل و مقل»، «هر و بر»، «هرج و مرج»، «کیا بیا»، «چرت و پینکی»، «آش و لاش»، «خر و خور»، «شوخ و سنگ»، «باطل و عاطل»، «چرند پرند»، «متود پتود»، و... در متون نظم و نثر این قرن به کار رفت (میرزاده عشقی، ۱۳۵۷: ۴۲۸؛ گیلانی، ۱۳۸۵: ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۵، ۲۸۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۵۸۴؛ ناصرالدین شاه، ۱۳۸۴: ۲۸، ۷۱، ۸۴، ۱۴۵، ۱۸۸؛ جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۱۸، ۲۶، ۳۰، ۳۳؛ مراغهای، ۱۳۸۳: ۴۷؛ عین السلطنه، ۱۳۷۹: ۸۷۷/۱؛ ۱۹۴۱/۳؛ ۳۶۵۷/۵؛ ۴۸۰۲/۶؛ موریه، ۱۳۵۱: ۳۵، ۶۹، ۳۱، ۱۸۶، ۱۷۱-۱۷۰، ۱۶۱؛ دهباشی، ۱۳۷۸: ۳۴۱-۳۱۷، ۱۶۴-۱۳۳؛ دهخدا، ۱۳۸۲: ۱۰/۱، ۴۳، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۸؛ شفیق کاظمی، ۱۳۹۰: ۱/۱، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۹؛ مقدم، ۱۳۷۳: ۱۸۹؛ شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۱۳/۱، ۲۱۸، ۲۷۵، ۸۰۶/۳، ۷۵۲، ۷۴۵). این واژگان هم از نظر ساختاری و هم از نظر فراوانی و تنوع با ترکیب‌های متون فارسی کهن تفاوت دارد.

نگاهی اجمالی به آثار منثور و منظوم ادب فارسی نشان می‌دهد مرکب‌های اتباعی که در متون فارسی قرن چهارم تا سیزدهم هجری به کار رفته است، از نظر نوع، تنوع و فراوانی با ترکیب‌های متون قرن سیزدهم هجری تفاوت دارد. در آثار منثور و منظوم قرن سیزدهم، به‌خصوص در آثار طنز و داستانی، فراوانی و تنوع ترکیب‌های اتباعی بیشتر است و ترکیب‌های جدیدی به متون فارسی راه یافته است که هیچ‌یک از آنها در آثار سده‌های پیشین دیده نمی‌شود. علت تنوع و تعدد ترکیب‌های اتباعی در متون فارسی سده سیزدهم هجری چیست؟ چه تفاوتی میان مرکب‌های اتباعی متون قرن سیزدهم با دوران پیش از آن وجود دارد؟ آیا تمام این ترکیب‌ها مرکب‌های اتباعی به‌شمار می‌آیند؟

### چگونگی و علت شکل‌گیری مرکب‌های اتباعی در زبان و ادب فارسی

با بررسی مرکب‌های اتباعی در آثار منظوم و منثور و مقایسه این واژگان با تعریفی که دستورنویسان از اتباع بیان کرده‌اند، سه فرض در ذهن ایجاد می‌شود: نخست اینکه بسیاری از ترکیب‌های متون کهن اتباع نیستند، فرهنگ‌نویسان به‌علت فراموشی معنی و تغییر صورت واژه، این ترکیب‌ها را به‌اشتباه در شمار مرکب‌های اتباعی مهم‌ل برشمرده‌اند،

درحالی که آنها ترکیب عطفی مترادف به شمار می آیند. فرض دوم این است که این ترکیبها ذاتی زبان فارسی نیست، بلکه تحت تأثیر نحو زبان عربی در زبان فارسی رواج یافته است. سوم اینکه این ترکیبها به دلیل رواج مترادف نویسی در زبان و ادب فارسی به وجود آمده است. در این بخش، به بررسی این سه فرض می پردازیم.

### تأثیر تغییر صورت و معنی واژگان در شکل گیری مرکبهای اِتباعی در زبان و ادب فارسی

با وجود اینکه واژگان مرکب اِتباعی در آثار فارسی قرن چهارم هجری قمری به کار رفته است، نمی توان نتیجه گرفت که این گونه ترکیبها ذاتی زبان فارسی دری است؛ زیرا از قرون اول تا سوم هجری اثر فارسی ای برجای نمانده است تا با بررسی آنها بتوانیم در این باره نظر قاطعی بدهیم. در لغت فرس برخی از واژگان مرکب زبان فارسی ذکر شده است، بی آنکه نام اِتباع بر آنها گذاشته شود، برای مثال: «تف و تاب، شیب و تیب، تباه و تبت، تند و خوند، تار و مار، ترت و مرت، داس و دلوس، خاش و خماش، شکست و مکست، پلشت و پلید، لک و بک، اروند و ارمان، تک و پوی، چنگ و شنگ، شنگ و منگ، شنگل و منگل، پچول و بجول، لاوه و لامانی، خان و مان» (۱۳۳۶: ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۲۹، ۱۲۰، ۹۳، ۸۹، ۷۶، ۶۹، ۶۵، ۶۱، ۴۰، ۳۶، ۳۰، ۲۷، ۱۲، ۹، ۷). اسدی طوسی معنی این ترکیبها را ذکر کرده است. برای مثال، ترکیب «چغد و چغو» را کنگر (همان، ۲۷)، «دخ و دوخ» را نوعی گیاه که زیغ هم خوانده می شود (همان، ۳)، «بخ و کخ» را اصواتی برای ترساندن کودکان (همان، ۳۰) و «زک و زمر» را به معنی اطراف دهان (همان، ۶۲) ذکر کرده است. معنی دیگر واژگان را نیز در لغت فرس می بینیم. برای مثال، اسدی واژه «شیب» را به معنی آشفتن و «تیب» را به معنی تباه ثبت کرده است (اسدی، ۱۳۳۶: ۹-۱۲). می دانیم که شیب به معنی نشیب است که مخالف آن فراز و بالاست؛ بنابراین، ترکیبهای «آشوب و شیب»، «شباب و شیب»، «شیب و بالا»، «شیب و تیب»، «تباه و تیب» را نمی توان از مهملات دانست؛ زیرا برخلاف قواعد اِتباع، هر دو جزء این ترکیبها دارای معنی است و هر جزء آن را به تنهایی می توان به کار برد. «آشوب و شیب» به معنی آشفتگی است (همان، ۹)، «شباب و شیب» ترکیبی عطفی و متضاد است که کنایه از جوانی و پیری است. ترکیب «شیب و بالا» نیز ترکیب عطفی و مخالف است و به معنای فرود و فراز یا پایین و بالاست.

از همین نوع، ترکیب «شار و مار» است. در این ترکیب، شار به معنای شاه و مار نام حیوان است و این تعبیر کنایه از بزرگی و عظمت است که معمولاً در برابر ترکیب «شور و مور» ذکر می‌شود. «شور» به معنی شومی و «مور» به معنی مورچه است و کنایه از حقارت و زبونی و کوچکی است (رامپوری، ۲/۱۳۹۶: ۹۸۷). هر دو جزء این دو ترکیب دارای معنی است و به تنهایی در زبان فارسی به کار می‌رود. در ترکیب‌های «تک و پوی» و «تک و تاز» هم هیچ‌یک از اجزا مهمل نیست. «تک» از ریشهٔ تکیدن و «پوی» از ریشه پویدن به معنای تلاش و جست‌وجوگری است؛ چنان‌که تاز از ریشهٔ تازیدن و تازاندن است و در ترکیب با تک، معنای تاختن و تازیدن می‌دهد. در ترکیب «خان و مان» نیز هر دو جزء ترکیب دارای معنی است. «خان» به معنی خانه و «مان» به معنی رخت خانه است (همان، ۹۸۶/۲)؛ بنابراین، این ترکیب نیز اتباع مهمل به شمار نمی‌آید، بلکه ترکیب عطفی و مترادف است. ترکیب‌های «تف و تاب» و «تب و تاب» را نیز می‌توان از این دست شمرد؛ چراکه هر دو جزء معنی‌دار است. «تف» از ریشهٔ تفیدن است و هر دو واژه به معنی رنج و سختی است (اسدی، ۱۳۳۶: ۷)؛ بنابراین، می‌توان آنها را مترادف دانست.

ترکیب «بلاش ماش» را، که لغت‌شناسان به منزلهٔ اولین مرکب اتباعی در قرن اول هجری نمونه آورده‌اند، نمی‌توان به صراحت اتباع دانست. واژهٔ «بلاش»، که از ترکیب حرف «ب» و واژهٔ «لاش» ساخته شده است، در لغت‌نامه‌ها به عبث، بیهوده و غارت و تاراج معنی شده است (خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ۲۹۵/۱). این واژه در اشعار فردوسی به معنی تاراج و غارت به کار رفته است: «بدین رزمگاه اندر امشب مباش / همان تا شود گنج و لشکر بلاش». واژهٔ دیگر این ترکیب «ماش» است. ترکیب دیگری که با واژهٔ ماش ساخته شده، ترکیب «خاش و ماش» است که به خرت و پرت معنی شده است. اگر واژهٔ «ماش» معنی‌دار باشد، نمی‌توانیم ترکیب «بلاش ماش» را اتباع مهمل بخوانیم. دومین ترکیب فارسی که لغت‌شناسان آن را اتباع دانسته‌اند، ترکیب «کند مند» است. برهان قاطع این ترکیب را خراب‌شده معنی کرده، اما آن را اتباع ندانسته است (همان، ۱۷۰۶/۳). همین لغت‌نامه، ترکیب «تهی و تهک» را اتباع و «تهک» را واژه‌ای عربی و به معنی خاک ذکر کرده است (همان، ۵۳۸/۱). بنابر آنچه گفته شد، این سه ترکیب را، به علت معنی‌دار بودن هر دو جزء آن، نمی‌توان اتباع مهمل دانست.

بررسی ریشهٔ لغوی و معنایی بسیاری از این ترکیب‌ها، که فرهنگ‌نویسان معاصر در شمار ترکیب‌های اتباعی مهمل برشمرده‌اند، نشان می‌دهد این واژگان در زبان فارسی کهن

دارای معنی بوده‌اند و هر جزء به تنهایی یا در ترکیب با واژگان دیگر به کار می‌رفته است؛ بنابراین، ذکر آنها در شمار مرکب‌های ایتباعتی اشتباه است.

استفاده از این واژگان در زبان و ادب فارسی روزبه‌روز کمتر شد، تاجایی که با گذشت زمان معنی آنها فراموش شد. بعضی از این واژگان نیز احتمالاً در اثر اشتباه نسخه‌نویسان به شکل‌های مختلف ضبط شد و صورت آن تغییر یافت. از این رو، برخی از فرهنگ‌نویسان این واژگان را، که از نظر صورت به مرکب‌های ایتباعتی شباهت بسیار دارند، در شمار ایتباع مهمل ذکر کرده‌اند. در تأیید این سخن، توجه به ریشه لغوی و معنایی ترکیب «دک و پوز» شایان توجه است. واژه «پوز»، در لغت فرس اسدی، به معنی دهن (همان، ۵۳) و واژگان «فس، زک، زمر، فرنج» به معنی اطراف دهن (همان، ۶۲) ذکر شده است. اگر دو واژه «زک» و «پوز» را با واو عطف ترکیب کنیم، ترکیب عطفی «زک و پوز» را خواهیم ساخت که به معنی اطراف دهن و خود دهن است. از طرف دیگر، در زبان گفتار و برخی متون نوشتاری امروز، به ترکیب «دک و پوز» برمی‌خوریم که آن را تابع مهمل برمی‌شمارند؛ زیرا جزء اول آن بی‌معنی است و به تنهایی به کار نمی‌رود. چنان‌که می‌بینیم، دو ترکیب «دک و پوز» و «زک و پوز» به هم شباهت بسیار دارند. این احتمال وجود دارد که مرکب «دک و پوز» صورت تغییر یافته «زک و پوز» باشد و بر اثر خطا در گفتن یا نوشتن واژه «زک» به وجود آمده باشد. اگر این احتمال درست باشد، واژه «دک» همان «زک» در زبان فارسی دری و به معنی اطراف دهن بوده است؛ بنابراین، نباید آن را جزء مهمل و بی‌معنی ترکیب ایتباعتی برشمرد.

نکته درخور توجه دیگر درباره ترکیب‌های عربی است که برخی فرهنگ‌نویسان و دست‌نویسان زبان فارسی آنها را مرکب ایتباعتی مهمل برشمرده‌اند (رامپوری، ۱/۱۳۹۶: ۹۸۴). برای مثال، ترکیب «هرج و مرج» را رامپوری مرکب ایتباعتی مهمل دانسته و گفته است: از آنجاکه جزء دوم این ترکیب، یعنی «مرج»، برخلاف جزء اول آن «هرج»، به‌طور مستقل معنی ندارد و بر چیزی دلالت نمی‌کند، این ترکیب تابع عرفی (مهمل) است و مترادف نیست (همان، ۹۸۴). دو واژه «هرج» و «مرج» در لغت‌نامه‌های عربی به اضطراب و اختلاط معنی شده است (ابن‌منظور، بی‌تا، ۳۸۹/۲: ۳۶۴). این دو واژه معنی‌دار، در متون عربی و فارسی هم به تنهایی و هم به صورت ترکیبی به کار رفته است: ابن‌اثیر، ابن‌طقطقی، ذهبی و ابن‌عماد حنبلی این دو واژه را به صورت ترکیب عطفی به کار برده‌اند: «الطبقه الخامسه: أهل هرج و مرج» (ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ۵/۲)، «فدخل صور و أهلها فی هرج و مرج» (ذهبی، ۱۴۱۳: ۷۸/۴۱).



«و کانت آیامه آیام فتن و هرج و مرج» (ابن الطقطقی، ۱۴۱۸: ۱۳۵)، «هر آنچه در ایام هرج و مرج از دخل و خرج اندوخته بودند» (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۳۴۵)، «و سموا ابنه هرج مرج» (ابن عماد، ۱۴۰۶: ۴۰۹/۶). مسعودی (۱۴۰۹: ۵۶/۱)، ابن اثیر (۱۳۸۵: ۲۳۵/۵) و ابن خلدون (۱۴۰۸: ۵۰۵/۴) واژه هرج را به تنهایی به کار برده‌اند. البته، در متون فارسی این دو واژه همواره به صورت ترکیب «هرج و مرج» به کار رفته است: «سلامت‌ترین شهرها و بهترین موضع‌ها چون فتن و محن و هرج و مرج ظاهر شود کدام است» (قمی، ۱۳۶۱: ۹۰). باتوجه به معنی‌داری بودن هر دو واژه و نیز کاربرد مستقل این واژگان، که برخلاف قواعد مربوط به تابع مهمل است، می‌توان نتیجه گرفت ترکیب «هرج و مرج» مرکب اِتباعی مهمل نیست؛ بنابراین، حتی اگر در آثار منظوم و منثور سده‌های چهارم و پنجم هجری قمری به کار رفته باشد، بر پیشینه کاربرد مرکب‌های اِتباعی در آن روزگار دلالت نمی‌کند.

بنابر بررسی‌ای که انجام شد، بسیاری از ترکیب‌های متون کهن را، که در لغت‌نامه‌ها و دستورهای زبان فارسی در شمار مرکب‌های اِتباعی مهمل ذکر شده‌اند، فقط می‌توان ترکیب عطفی مترادف یا متضاد دانست؛ زیرا این ترکیب‌ها از قواعد اِتباع تبعیت نمی‌کنند. برخی دیگر از ترکیب‌های متون کهن مانند «لک و پک»، «داس و دلوس»، «رخت و پخت»، «لوت و پوت»، «شکست و مکست» نیز به بررسی لغت‌شناسانه بسیار دقیق نیازمند است؛ زیرا ممکن است روشن شود که هر دو جزء این ترکیب‌ها در گذشته معنی خاصی داشته‌اند. بدون چنین بررسی‌ای نمی‌توان این ترکیب‌ها را اِتباع دانست و پیشینه اِتباع را به قرن چهارم هجری رساند. ترکیب‌های «کتاب متاب»، «شکار مکار»، «بچه مچه»، «دکتر مکتور» و... که در متون قرن سیزدهم به کار رفته است و با قواعد اِتباع هم‌خوانی دارد، مطمئناً مرکب اِتباعی مهمل به‌شمار می‌آید.

### تأثیر نحو زبان عربی بر رواج مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب فارسی

آمیختگی زبان فارسی به واژگان و ترکیب‌های زبان عربی این احتمال را در ذهن ایجاد می‌کند که شکل‌گیری مرکب‌های اِتباعی تحت تأثیر نحو زبان عربی صورت گرفته است. برخی از محققان، مانند ذاکری (۱۳۸۱: ۱۴۳)، رواج اِتباع در زبان فارسی را تحت تأثیر زبان عربی می‌دانند. برای بررسی درستی یا نادرستی این سخن لازم است مرکب‌های اِتباعی در زبان و ادب عربی بررسی شود.

در اصطلاح نحویان عرب، اتباع آمدن کلمه‌ای پس از کلمه دیگر برای اشیاع و تأکید است. کلمه دوم بی‌معنی است یا معنی روشن ندارد و بدون واو در کنار کلمه اول قرار می‌گیرد. طبق این تعریف، «جائع نائع، حار یار، حبذا انت و شبذا، حسن بسن، حقیر نقیر، حب صب، خراب یباب، ساغب لاغب، شغر بغر، شیطان لیطان، ضعیف نعیف، عطشان نطشان، کثیر بئیر» اتباع است (ابن فارس، ۱۳۶۶: ۲۸-۳۵). چنان‌که می‌بینیم، تعریف اتباع در عربی و فارسی یکسان است، اما این شباهت معنایی را نمی‌توان دلیل تأثیرپذیری زبان فارسی از زبان عربی دانست؛ بنابراین، لازم است پیشینه کاربرد اتباع در عربی نیز بررسی شود.

پیشینه واژگان مرکب اتباعی در میان عرب به قرن اول هجری می‌رسد. در سخن پیامبر و بزرگان عرب و نیز در آیات قرآن این واژگان به کار رفته است. در قرآن ترکیب‌های «هنیئاً مریناً»، «رغباً و رهباً»، «دعا و ندأ» به کار رفته است. در سخن رسول خدا(ص) درباره گیاه شبرم، ترکیب «حارّ یار» به کار رفته است. در سخن عباس بن عبدالمطلب درباره زمزم ترکیب «حلّ و بلّ» به کار رفته است که برخی آن را اتباع دانسته‌اند. برخی مانند ابوعبید، به دلیل وجود واو، این ترکیب را اتباع ندانسته است (سیوطی، بی تا/۱: ۴۱۵/۱). در برخی آثار تاریخی و ادبی عرب‌زبان مربوط قرون نخستین اسلامی، ترکیب‌های اتباعی به کار رفته است. برای مثال، ترکیب «هنیئاً مریناً» در آثار قرن سوم، مانند *أخبارالدوله العباسیه* (۱۳۹۱: ۲۰۷) و *انساب‌الاشراف* (بلاذری، ۱۹۵۹: ۲۷۵/۴)، به کار رفته است. ترکیب «حیص و بیص» در کتاب *البدایه و النهایه*، تألیف قرن هشتم هجری قمری (ابن کثیر، ۱۲/۱۴۰۷: ۳۰۱-۳۰۲) و کتاب *تاریخ ابن خلدون*، تألیف قرن نهم هجری قمری (ابن خلدون، ۵/۱۴۰۸: ۲۸۱)، به کار رفته است. رواج اتباع در زبان و ادب عربی سبب شده است که برخی از لغت‌شناسان در آثار خود به بحث اتباع بپردازند. پیشینه این مباحث در کتاب‌های نحو و فقه‌اللغه عربی به قرن دوم بازمی‌گردد. در بسیاری از کتاب‌های معتبر عربی مانند *الاتباع ابن فارس*، *غریب‌الحديث ابو عبیده*، *شرح منهج البیضاوی تاج‌الدین سبکی*، *جمهره ابن درید*، *امالیه قالی*، *المزهره سیوطی*، *السامی فی الاسامی میدانی*، و... در فصل‌های تأکید و مرکبات بحث کاملی درباره اتباع شده است (سیوطی، بی تا/۱: ۴۱۴-۴۲۵). این امر از پیشینه طولانی اتباع در زبان عربی حکایت دارد.

پیشینه دیرینه کاربرد اتباع در متون عربی و نیز تشابه تعریف اتباع در زبان عربی و فارسی را نمی‌توان دلیل تأثیرپذیری زبان فارسی از نحو زبان عربی دانست. در صورت چنین

فرضی، قابل اثبات بود که فارسی‌نویسان قرون نخستین و میانه، ترکیب‌های اِتباعی رایج در میان اعراب را به‌کار برده باشند. با آنکه در آثار منظوم و منشور فارسی این دوره، بسیاری از واژگان عربی به‌کار رفته، در هیچ‌یک از آن آثار مرکب‌های اِتباعی عربی استفاده نشده است. ترکیب «هرج و مرج» را نیز، که هم در متون عربی و هم در متون فارسی دیده می‌شود، چنان‌که پیش از این توضیح داده شد، نمی‌توان مرکب اِتباعی مهم‌ل دانست؛ زیرا هر دو جزء این ترکیب در زبان عربی دارای معنی است و به‌تنهایی نیز به‌کار می‌رود. به‌کارنبردن این ترکیب‌ها توسط نویسندگان ایرانی بر این نکته دلالت دارد که ورود اِتباع در زبان و ادب فارسی تحت تأثیر نحو زبان عربی نبوده است و علت دیگری برای آن باید جست.

### تأثیر رواج واژگان عربی و مترادف‌نویسی در زبان فارسی بر شکل‌گیری مرکب‌های اِتباعی

بعد از فتح ایران به‌دست اعراب مسلمان، تا قرن چهارم هجری قمری، به‌جز برخی متون دینی زرتشتی، آثار دیگری به زبان فارسی برجای نمانده است. از قرن چهارم هجری قمری، برخی از نویسندگان ایرانی اقدام به نگارش آثار خود به زبان فارسی کردند. برخی نیز به ترجمه آثار عربی به فارسی مبادرت ورزیدند. این نویسندگان، تحت تأثیر آشنایی با زبان عربی، در هنگام نگارش آثار خود و هم در ترجمه آثار عربی به فارسی، از واژگان عربی استفاده می‌کردند. با دستوری‌شدن استفاده از برابره‌های عربی به‌جای واژگان و تعبیر فارسی در قرن پنجم هجری قمری (رسالة لغت ابوالفضل بیهقی به‌نقل از حکمت، ۱۳۳۰: ۳۸۳-۳۹۸)، رواج واژگان عربی در میان اهل قلم و دیوانیان فزونی گرفت. نویسندگان، به‌ویژه هنگام برگرداندن عبارتهای سه یا چهارجزئی فارسی، از برابر عربی آن استفاده می‌کردند. گاهی نیز واژه فارسی را در کنار برابر عربی آن به‌کار می‌بردند. احتمالاً، ذکر واژه عربی در کنار برابر فارسی آن در متون فارسی با دو هدف انجام می‌شد: نخست، رواج واژگان عربی در زبان فارسی و دیگر، فهم‌پذیرکردن متن آمیخته با واژگان عربی برای فارسی‌زبان‌ها. این نوع نگارش به رواج مترادف‌نویسی در زبان فارسی منجر شد. هرچه از قرن چهارم دور و به سده‌های میانی نزدیک شدیم و بازار متکلف‌نویسی رونق گرفت، بر تعداد واژگان و مترادف‌های عربی افزوده شد. به‌تدریج، علاوه بر واژگان فارسی و برابره‌های عربی آن، واژگان مترادف فارسی و واژگان مترادف عربی نیز در متون فارسی به‌کار رفت.

در آثار فارسی قرن چهارم، مانند *الابنیه عن حقایق الادویه*، واژگان مترادف به کار نرفته است. در مقدمه *شاهنامه* / *بومنصوری*، تعداد این مترادفها بسیار اندک است (کشاورز، ۱۳۴۵). از اواخر قرن پنجم هجری قمری، که نویسندگان به دشوارنویسی و کاربرد واژگان عربی روی آوردند، ذکر مترادفها نیز بسیار شد (بهار، ۱۳۳۷: ۲۶۴-۲۶۵). گاه دو واژه مترادف فارسی یا دو واژه مترادف عربی در کنار هم به کار می‌رفت. گاهی نیز واژه فارسی و برابر عربی آن در کنار هم به کار برده می‌شد. این مترادف‌نویسی در سده‌های بعد بیشتر شد. در *زین‌الآخبار گردیزی*، تعداد کمی مترادف و ترکیب‌های عطفی فارسی و عربی به کار رفته است، برای مثال: «فسق و فجور، پارسا و خویشان‌دار، تضریب و تحریش، ظفر و فیروزی، مطیع و منقاد، ساو و باژ» (۱۳۶۳: ۳۴، ۲۱۰، ۱۶۳، ۱۸۸، ۳۹۷، ۴۰۱، ۳۹۵، ۵۹۰، ۷۰، ۷۷، ۸۶). در *تاریخ بیهقی*، ترکیب‌های فارسی «هشیار و بیدار، کامروا و کامکار» (۱۳۸۳: ۱۰۳، ۱۵۳، ۱۳۴)، در کنار ترکیب‌های عربی «وفاق و ملاطفت، وزر و وبال، صواب و صلاح، تهنیت و تعزیت» (۱۳۸۳: ۱۰۱، ۷۰، ۱۹۰)، و مترادف‌های عربی-فارسی «تضرع و زاری، مشرفان و جاسوسان، شفقت و مهربانی، غدار و فریفتکار، طرُق و سبَل، حد و اندازه» (۱۳۸۳: ۱۸۶، ۱۵۳، ۱۱۰، ۸۶، ۷۱، ۷۵) به کار رفته است. تعداد ترکیب‌های این کتاب نسبت به متون فارسی سده‌های بعد کمتر است.

در *اسرارالتوحید*، متن فارسی قرن ششم هجری قمری، انواع مترادفها به کار رفته است: «توالد و تناسل، ریاضت و مجاهدت، نعره و فریاد، سفر و حضر، رنج و اندوه، متکرور و پوشیده، سماع و رقص، دلیری و گستاخی، اعزاز و اکرام، فتور و خلل، فتحی و راحتی، کابین و مهر، کسب و کار، مقهور و مغلوب، خشم و خدم، حرکات و سکنات، اعضا و جوارح، ضیاع و عقار، قالت و حالت، وایی و تمنیی، سامت و ملامت، صیت و آواز، خسته و کوفته، گل و وحل، ریا و نفاق، کلا و حاشا» (محمدبن‌منور، ۱۳۷۶: ۳، ۳۳، ۴۳، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۹۹، ۳۰۴، ۱۳۹، ۱۳۲، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۰۶، ۱۸۱).

در *نامه‌ها و منشآت جامی*، اثر منثور قرن نهم هجری، تعداد مترادفها نسبت به سده‌های قبل بیشتر است و لغت‌های دشوار عربی بسیاری در متن دیده می‌شود: «دوری و مهجوری، گله و شکایت، حال و مقال، اوضاع و اطوار، اهلیت و استحقاق، متوقع و ملتمس، عجز و درماندگی، ظلم و تعدی، تضرع و ابتهال، بصارت و شکیبایی، تشویر و شرمندگی، قرابتان و خویشان، ضمان و کفیل، نفاق و شقاق، اطراف و اکناف، فتح و نصرت، جاه و

حشمت، احمل و اکمل، اضطراب و اضطرار، جزع و فزع، شفقت و مروت، جد و جهد، حلم و بردباری، خیرات و میرات، الطاف و اعطاف، بایسته و شایسته، موافقت و مرافقت، نکبت و نکال، وفا و وفاق، همت و نهمت، اختصار و ایجاز، پر و بال، علایق و عوایق، خطوط و سطور، حدت و مرارت، قلع و قمع، رنود و اوباش» (جامی، ۱۳۷۸: ۹۵، ۹۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۳، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۱۸، ۹۷). در این کتاب مرکب اِتباعی دیده نشد.

در کتاب *مرآت واردات* (قرن یازدهم)، ترکیب‌های «دید و وادید، کار و بار، گل و لای، پس پشت» (شفیع طهرانی، ۱۳۸۳: ۸۳، ۸۸، ۱۳۷، ۹۳، ۱۳۳) و در کتاب *تاریخ عالم‌آرای عباسی* ترکیب‌های «قلع و قمع، قلاع و بقاع، غزا و جهاد، تأخیر و تعویق، عاری و عاطل، احمال و ائقال، حرب و ضرب، رنود و اوباش» دیده می‌شود (اسکندریگ منشی، ۱۳۷۷: ۱۳۷/۱، ۱۳۷/۱، ۱۵۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۳۶۶). در *تاریخ عالم‌آرای نادری* (قرن دوازدهم)، افزون بر ترکیب «هرج و مرج» (مروی، ۱۳۶۴: ۴۸۲/۲)، که از اِتباع به‌شمار می‌آید، مترادف‌های عربی و ترکیبی بسیاری به‌کار رفته است. برخی از این مترادف‌ها به واژگان اِتباعی شباهت دارند: «رتق و فتق، فتور و نفور، دفع و رفع، خار و خسک، وعد و وعید، فراز و نشیب، تاب و تب، جزع و فزع، زیب و زینت، زاغ و زغن، رعایا و مرایا، اقمشه و امتعه» (همان، ۲/۴۸۷، ۵۱۶، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۰۴، ۵۷۹، ۶۶۱، ۷۵۰، ۶۱۷، ۶۷۹، ۵۶۹).

در قرن سیزدهم هجری، مترادف‌نویسی همچنان ادامه یافت. در کتاب *تاریخ نو* مترادف‌های فارسی، عربی و ترکیبی بسیاری به‌کار رفته است: «کفار و ملحدین، کر و فر، معمور و آبادان، ناله و نفیر، مایه و استعداد، اردو و آغروق، گل و لای، صلاح و صواب، شمار حساب، امن و امان، تقصیر و تهاون، لون و رنگ، شوق و اشتیاق، یأس و نومیدی، اضطراب و اضطراب، ابرام و اصرار، ترغیب و تحریض، منوط و مربوط، عقول و عقلا، سهولت و آسانی، السنه و افواه، لابد و لاعلاج، بی‌صبری و بی‌قراری» (جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۱۸، ۲۶، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۹، ۴۴، ۵۴، ۶۲، ۶۸، ۷۲، ۱۳۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲). در *روزنامه‌ی خاطرات ناصرالدین شاه*، واژگان مترادف فارسی «پر و پا، یکه و تنها، بار و بنه، تر و تازه، داد و فریاد، آرام و ملایم، تیز و بز، پیر و پاتال» (ناصرالدین‌شاه قاجار، ۱۳۸۴: ۲۵، ۴۵، ۵۰، ۵۸، ۱۷۰، ۶۱)، مترادف‌های عربی «قال مقال» (همان، ۸۵، ۸۷، ۱۴۱، ۱۳۳) و مترادف‌های ترکیبی «پر و مملو، ضحک و خنده» (همان، ۱۶) به‌کار رفته است.

در کتاب‌های تاریخی دوره مشروطه، مترادف‌نویسی همچنان رایج بود. در کتاب *واقعات/تفاهیم در روزگار ما*، نویسنده از مترادف‌های «جیره و مواجب، عار و ننگ، فسق و فجور، ظلم و تعدی، زحمت و مشقت، تفرعن و تکبر، تمجید و تحسین، مساعدت و همراهی، باطل و عاقل، دار و دیار، حدود و ثغور، عز و ذل، بلایا و محن، نکبت و نحوست، استغاثه و تضرع، غلیظ و شداد» استفاده کرده است (شریف کاشانی، ۱/۱۳۶۲: ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۶۰، ۹۳، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۷۴؛ ۸۰۶/۳، ۸۰۱، ۷۹۶، ۷۸۳، ۷۶۸، ۷۶۰، ۷۵۲، ۶۸۴). در *تاریخ بیداری ایرانیان*، مترادف‌های «حقد و حسد، شور و مشاورت، اعقاب و اخلاف، نصرت و فیروزی، اطوار و آداب، آب و تاب، معمول و مرسوم، تشاجر و تنازع، خوار و زار، زار و نزار، سور و سرور، متحد و متفق، هم و غم، هوی و هوس، اتخاذ و اقتباس، متظلم و شاکی» به کار رفته است (ناظم‌الاسلام، ۱۳۹۰: ۷۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶). نکته درخور توجه دیگر در این آثار، استفاده از واژه انگلیسی و مترادف فارسی آن با هم است. برای مثال، واژگان سیاسی و پولتیکی در کنار هم به کار رفته‌اند (همان، ۱۹۶).

در اواخر دوره قاجار، اگرچه نویسندگان به سمت فارسی‌نویسی و ساده‌نویسی رفتند، بازار مترادف‌نویسی گرم بود؛ به‌خصوص در آثار جمالزاده مترادف‌های بسیاری به کار رفته است. تعداد این مترادف‌ها از مرکب‌های اِتباعی بیشتر است. برخی از این مترادف‌ها در داستان‌های «فارسی شکر است»، «دشت جنون» و «آدم بدنام» به کار رفته است: «انکر و منکر، منکر و منحوس، وعده و وعید، لب و لوجه، نتراشیده خراشیده، زار و نزار، ترس و لرز، غم و هم، ضعیف و نحیف، عجله و شتاب، بی‌صبر و بی‌طاقت، زار و نزار، قد و قامت، منزل و مأوا، کس و کار، ملاطفت و ملاحظمت، دفتر و دستک، سکینه و وقار، تحریر و کتابت، مثل و نظیر، شرم و حیا، مهابت و صلابت، اعتنا و التفات، اعداد و ارقام، هوا و هوس، شرنده و مندرس، عجز و لابه، چستی و چالاک‌گی، هول و هراس، خرد و خمیر، بی‌صدا و بی‌ندا، شدت و حدت، مقام و مرتبت، دغدغه و تشویش، قلدری و زورگویی، تدلیس و نادرستی، فیس و افاده، نواحی و حول و حوش، قرقر و لندلند» (دهباشی، ۱۳۷۸: ۸۵-۱۰۴).

نگاهی اجمالی به واژگان مترادف روشن می‌کند بسیاری از واژگان مترادف عربی که به زبان و ادب فارسی راه یافته است، از نظر تلفظ و شکل ظاهر شباهت بسیاری به یکدیگر دارند، برای مثال ترکیب‌های عربی «هرج و مرج، قلع و قمع، حیص و بیص، کرات و مرات، حافظه و لافظه، رتق و فتق، قیل و قال، قال و مقال، استخفاف و استحقار، فقر و فاقه،

استشاره و استجازه، اضطراب و اضطراب، اعقاب و اخلاف، شقاق و فاق، اطراف و اکناف، احمل و اکمل، اضطراب و اضطراب، جزع و فزع، جد و جهد». برخی مترادف‌های فارسی نیز از نظر تلفظ و شکل ظاهر شبیه به هم هستند: «زار و نزار، سور و سرور، شر و شور، زنگوله و منگوله، چغد و چغو، زک و پوز». هریک از این واژگان، به‌تنهایی، بار معنایی خاصی دارند و به‌دلیل نزدیکی معنایی در کنار یکدیگر ذکر شده و با واو عطف به یکدیگر وصل شده‌اند. آهنگ بیان این واژگان نیز به هم نزدیک است.

احتمال دارد شباهت برخی واژگان عربی یا فارسی به یکدیگر باعث اشتباه خوانندگان یا شنوندگان فارسی‌زبان و ساختن واژگان مرکب با همان سیاق و آهنگ شده باشد. خوانندگان فارسی‌زبان، که از توانایی خواندن و نوشتن به دو زبان فارسی و عربی برخوردار بودند، به‌راحتی بین این واژگان و تعبیر تمایز قائل می‌شدند، اما برای خوانندگانی که عربی‌دان نبودند، یا برای افرادی که سواد فارسی و عربی نداشتند، این تمایز دشوار بوده است. عامه مردم بی‌بهره از سواد واژگان عربی و فارسی را از طریق شنیدن آیات قرآن، روایات معصومان، داستان‌ها، اشعار و مثل‌ها فرامی‌گرفتند. آنها واژگانی را که از نظر وزن و تلفظ شبیه هم بودند به زبان می‌آوردند، بی‌آنکه به تفاوت رسم‌الخط یا معنی آن توجه داشته باشند. برای فردی که از سواد فارسی و عربی بی‌بهره است، یگانه‌تفاوت «کرات و مرات، رتق و فتق، دفع و رفع، جزع و فزع، حافظه و لافظه، قال و مقال» در آهنگ بیان آنهاست نه معنی و شیوه نگارش آن. به‌مرور، عادت به مترادف‌گویی و حافظه شنیداری این افراد به ساخت واژگان مرکبی انجامید که بخش دوم از نظر آهنگ به بخش اول واژه شبیه بود. برای مثال، بر وزن واژگان «نمکین، رنگین، سنگین» واژه بی‌معنای «منگین» ساخته شد و ترکیب‌های «سنگین منگین» و «رنگین منگین» به دایره واژگانی عامه مردم افزوده شد. این فرآیند سبب شد در قرن سیزدهم با انبوهی از مرکب‌های ایتاعی روبه‌رو شویم که معمولاً جزء دوم (تابع) آنها بدون معنی بود و فقط از نظر آهنگ و وزن با متبوع هماهنگ بود.

از اواسط دوره قاجار، نسل جدید نویسندگان، به‌ویژه روزنامه‌نویسان، به ساده‌نویسی و فارسی‌نویسی روی آوردند. از همین دوران، نگارش داستان رواج یافت و آثاری چون *سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ*، *مسالک‌المحسنین* و *حکایت پیر و جوان* نوشته و *رمان حاجی بابا*، که شرح احوال یک ایرانی عامی است، ترجمه شد. در این آثار، که به فارسی روان و ساده نوشته شده‌اند، برخی تعبیر و واژگان گفتاری از زبان شخصیت‌های داستان و در قالب

گفت‌وگویی شخصیت‌ها بیان شد. این واژگان گفتاری، که مرکب‌های اتباعی نیز از جمله آنها هستند، در آثار طنز و هجو دوره مشروطه، مانند «چرند و پرند» و شب‌نامه‌ها بیشتر به‌کار رفت. در سال‌های بعد، این تعبیر و ترکیب‌ها حتی در آثار و رمان‌های جدی نیز به‌کار رفت.

### نتیجه‌گیری

این بررسی نشان داد پیشینه کاربرد ترکیب‌های مرکب اتباعی مهمل در زبان و ادب فارسی به قرن سیزدهم هجری قمری می‌رسد. بسیاری از ترکیب‌هایی را که در برخی آثار منظوم و منثور سده‌های چهارم تا سیزدهم هجری قمری به‌کار رفته و فرهنگ‌نویسان معاصر آن را در شمار اتباع فارسی نام برده‌اند، به‌علت آنکه با قواعد اتباع هم‌خوانی ندارند، نمی‌توان مرکب اتباعی مهمل دانست.

درباره علت شکل‌گیری اتباع در زبان و ادب فارسی سه فرض مطرح شد: نخست، اینکه بسیاری از ترکیب‌ها به‌علت تطور صورت کلمات و فراموشی معنی آنها به‌اشتباه در شمار مرکب‌های اتباعی قرار گرفته‌اند. برای مثال، ترکیب‌های «کند و مند، شیب و تیب، تار و مار، شار و مار، شور و مور، آسیب و شیب، زک و پوز» را، که هر دو جزء آن معنی‌دار است، نمی‌توان اتباع مهمل دانست.

فرض دوم این است که مرکب‌های اتباعی تحت تأثیر نحو زبان عربی به زبان و ادب فارسی وارد شد. این فرض در صورتی قابل اثبات بود که بسیاری از ترکیب‌های اتباعی عربی مانند «خب‌ضب، خراب‌یباب، ساغب و لاغب و...» در زبان و ادب فارسی رواج می‌یافت، درحالی‌که در هیچ‌یک از متون نظم و نثر فارسی این ترکیب‌ها به‌کار نرفته است.

فرض سوم درباره علت شکل‌گیری مرکب‌های اتباعی در زبان فارسی، رواج واژگان عربی در زبان فارسی و کاربرد برابرهای فارسی این واژگان است که به‌مرور سبب رواج مترادف‌نویسی در متون فارسی شد و انواع مترادف‌های فارسی، عربی و ترکیبی در زبان و ادب فارسی رواج یافت. شباهت صورت و آهنگ تعدادی از این واژگان، مانند «کرات و مرآت، جزع و فزع، قال و مقال، فقر و فاقه، حقیر و نقیر، رعایا و مرایا، شنگول و منگول، زار و نزار، زر و زیور، و...»، و عادت حافظه شنیداری عامه مردم به مترادف‌گویی، باعث شد طبق صورت و آهنگ واژگان فارسی، عربی و حتی انگلیسی و فرانسوی، کلمات تازه‌ای ساخته شود و در ترکیب با کلمه اول به‌کار رود (ترکیب‌هایی مانند «کتاب متاب، جیغ و ویغ،



رنگین منگین، دکتر مکتز، اتود متود و...). به نظر می‌رسد این نوع ترکیب‌های اِتباعی مهم‌ل محصول قرن سیزدهم هجری قمری باشد و به دلیل عادت به مترادف‌گویی ابتدا به زبان گفتاری مردم راه یافته باشد. از اواسط دوره قاجار، با گرایش نسل جدیدی از نویسندگان به ساده‌نویسی و عامیانه‌نویسی و نیز با گسترش ادبیات داستانی و طنز، این ترکیب‌ها، که در محاورات مردم رایج بود، به زبان نوشتاری و متون نظم و نثر فارسی نیز وارد شد.

### منابع

- ابن‌اعثم کوفی، ابو محمد احمد (۱۳۷۲) *الفتوح*. ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی. تحقیق غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ابن‌الاثیر، عزالدین ابوالحسن (۱۳۸۵) *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دارصادر / دار بیروت.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۹) *أسد الغابه فی معرفه الصحابه*. بیروت: دارالفکر.
- ابن‌خردادبه (۱۳۷۱) *المسالک و الممالک*. ترجمه سعید خاکرند. با مقدمه آندره میکل. تهران: مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل / مؤسسه فرهنگی حنفا.
- ابن‌خلدون، عبد الرحمن بن محمد (۱۴۰۸) *دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصره* من *نوی الشان الأكبر* تحقیق خلیل شحاده. بیروت: دارالفکر.
- ابن‌الطقطقی، محمدبن علی بن طباطبا (۱۴۱۸) *الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه*. تحقیق عبدالقادر محمد مایو. بیروت: دارالقلم العربی.
- ابن‌العبری، غریغوریوس الملطی (۱۹۹۲) *تاریخ مختصر الدول*. تحقیق انطون صالحانی الیسوعی. بیروت: دارالشرق.
- ابن‌فارس، ابی‌الحسین الرازی (۱۳۶۶) *الاتباع و المزاجه* (جمع فیه ماورد من کلام العرب مزدوجا). قاهره: بی‌نا.
- ابن‌العماد الحنبلی (۱۴۰۶) *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*. تحقیق الارناؤوط. دمشق / بیروت: دار ابن کثیر.
- ابن‌قتیبه الدینوری (۱۴۱۰) *الإمامه و السیاسه*. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالاضواء.
- ابن‌کثیر دمشقی (۱۴۰۷) *البدایه و النهایه*. بیروت: دارالفکر.
- ابن‌منظور، محمدبن مکرم (بی‌تا) *لسان‌العرب*. قاهره: دارالمعارف.
- اخبار الدوله العباسیه و فیہ اخبار العباس و ولده* (۱۳۹۱) تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی. بیروت: دارالطلیعه.
- اسدی طوسی (۱۳۳۶) *لغت فرس*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری.
- اسکندربیک منشی (۱۳۷۷) *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. تصحیح محمداسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۵۲) *قصه‌های ایرانی*. تهران: امیرکبیر.

- البلاذری (۱۹۵۹) *انساب الأشراف*. تحقیق محمد حمیدالله. مصر: دارالمعارف.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۷۹) *تاریخ بلعمی* (تکمله و ترجمه تاریخ طبری). به تصحیح محمدتقی بهار. تهران: زوار.
- بهار، محمدتقی (۱۳۳۷) *سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی*. تهران: پرستو/امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۸۳) *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. به‌اهتمام محمدجعفر یاحقی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن‌بن احمد (۱۳۷۸) *نامه‌ها و منشآت جامی*. مقدمه و تصحیح عصام‌الدین اورون بایف و اسرار رحمانوف. تهران: میراث مکتوب.
- الجزری، عزالدین‌بن‌الاثیر (۱۴۰۹) *أسد الغابه فی معرفه الصحابه*. بیروت: دارالفکر.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح‌بن‌زفر (۱۳۷۴) *ترجمه تاریخ یمینی*. تحقیق جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی.
- جهانگیرمیرزا (۱۳۸۴) *تاریخ نو* (حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ هجری قمری). به‌اهتمام عباس اقبال. تهران: علم.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۳۰) *پارسی نغز* (ویژه انجمن ایرانی سازمان فرهنگی یونسکو). تهران: بی‌نا.
- خلف تبریزی، محمدبن حسین (۱۳۴۲) *برهان قاطع*. تهران: کتابفروشی ابن‌سینا.
- دهباشی، علی (۱۳۷۸) *برگزیده آثار سید محمدعلی جمالزاده*. تهران: سخن / شهاب ناقل.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۲) *مقالات دهخدا*. به‌کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: اخوان خراسانی.
- ذاکری، مصطفی (۱۳۸۱) *اتباع و مهملات در زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ذهبی، شمس‌الدین محمدبن احمد (۱۴۱۳) *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دارالکتب العربی.
- رامپوری، نجم‌الغنی خان (۱۳۹۶) *نهج الادب*. تحقیق و تصحیح زهره مشاوری. تهران: سخن.
- سالور، مسعود و ایرج افشار (۱۳۷۹) *روزنامه خاطرات عین السلطنه* (قهرمان میرزا سالور). تهران: اساطیر.
- سراج، منهاج (۱۳۶۳) *طبقات ناصری: تاریخ ایران و اسلام*. تحقیق عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم‌بن محمد (م ۱۳۸۲) *الأنساب*. تحقیق عبدالرحمن‌بن‌یحیی المعلمی الیمانی. حیدرآباد: مجلس دائرةالمعارف العثمانیه.
- سیوطی، عبدالرحمن جلال‌الدین (د.د) *المزهر فی علوم اللغة و انواعها*. شرحه و ضبطه و صحح و عنون موضوعات محمد احمد جادالمولی. علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: داراحیاء الکتب العربیه.
- شریف‌کاشانی، محمد مهدی (۱۳۶۲) *واقعات اتفاقیه در روزگار*. به‌کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: تاریخ ایران.
- شعار، جعفر (۱۳۴۲ الف) «بحثی درباره اتباع». *یغما*. سال شانزدهم، شماره ۱۸۱: ۲۰۲-۲۰۴.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۲ب) «بحثی دربارهٔ اتباع». یغما. سال شانزدهم. شماره ۱۸۲: ۲۷۸-۲۸۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۲ج) «بحثی دربارهٔ اتباع». یغما. سال شانزدهم. شماره ۱۸۳: ۳۷۳-۳۷۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۲د) «بحثی دربارهٔ اتباع». یغما. سال شانزدهم. شماره ۱۸۴: ۴۱۴-۴۲۰.
- شفیع طهرانی، محمد (۱۳۸۳) *مرآت واردات* (تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمان‌روایی ملک محمود سیستانی). تهران: میراث مکتوب.
- شفیق کاظمی، مرتضی (۱۳۹۰) *تهران مخوف*. تهران: امید فردا.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۴) «اتباع». *دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. جلد ۱: ۲۰۳-۲۰۵.
- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر (۱۳۷۸) *تاریخ الامم والملوک*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث.
- فرامرزی خدادادین عبدالله الکاتب الارجانی (۱۳۶۳) *سمک عیار*. با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: آگاه.
- قمی، حسن بن محمدبن حسن (۱۳۶۱) *تاریخ قم*. ترجمهٔ حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی. تحقیق سید جلال‌الدین تهرانی. تهران: توس.
- کشاوری، کریم (۱۳۴۵) *هزارسال نثر پارسی*. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳) *زین الاخبار*. به اهتمام رحیم رضازاده ملک. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- گیلانی، سید اشرف‌الدین (۱۳۷۱) *کلیات جاودانهٔ نسیم شمال*. به کوشش حسین نمینی. تهران: اساطیر.
- نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر (۱۳۶۳) *تاریخ بخارا*. ترجمهٔ ابونصر احمدبن محمدبن نصر القبوی. تلخیص محمدبن زفر بن عمر. تحقیق محمدتقی مدرس رضوی. تهران: توس.
- ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۳۸۴) *روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه* (از محرم تا شعبان ۱۳۰۶ هجری قمری ۱۸۸۸ میلادی). تصحیح، توضیحات و ویرایش و مقدمهٔ عبدالحسین نوایی و الهام ملک‌زاده. تهران: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵) *حکایت پیر و جوان*. به کوشش کوروش منصوری. تهران: مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمدبن علی (۱۳۹۰) *تاریخ بیداری ایرانیان*. تهران: کوشش.
- محمدبن منور، ابی سعید (۱۳۷۶) *اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. با مقدمهٔ علی اصغر حلبی. تهران: صفی‌علیشاه.
- تاریخ سیستان* (۱۳۶۶) تحقیق ملک الشعرا ی بهار. تهران: کلالهٔ خاور.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد (۱۳۶۴) *تاریخ گزیده*. تحقیق عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- مسعودی ابوالحسن علی بن الحسن (م ۱۴۰۹) *مروج الذهب و معادن الجواهر*. تحقیق اسعد داغر. قم: دارالهیجره.
- مشیری، مهشید (۱۳۷۹) *فرهنگ اتباع و اتباع‌سازی*. تهران: آگاهان ایده.

مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۸۳) *سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک*. به‌کوشش سپانلو. تهران: آگه.

مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴) *عالم‌آرای نادری*. تصحیح و مقدمه و حواشی محمدامین ریاحی. با مقدمه میکلوخو ماکلائی. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: زوار.

موریه، جیمز (۱۳۵۱) *سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در ایران*. ترجمه میرزاحبیب اصفهانی. به‌کوشش یوسف رحیم‌لو. آذربایجان شرقی: حقیقت.

المیدانی، ابی‌الفضل احمدبن محمد (۱۳۷۹ق) *مجمع‌الامثال*. تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید. مصر: مطبعة سعادة.

میرزاده عشقی، محمدرضا (۱۳۵۷) *کلیات مصور میرزاده عشقی*. تألیف و نگارش علی‌اکبر مشیرسلیمی. تهران: امیرکبیر.